

نقد و بررسی برخی از آموزه‌های بهائیت

سید مسین‌علی موسوی‌زاده

چکیده:

از جمله تعالیم بهائی، تعلیمی است به نام تطابق دین با عقل و علم؛ طبق اعتقادات بهائیت عقل انسان با تمام توانائی‌های انکارناپذیرش، نمی‌تواند کاملاً درست تصمیم بگیرد و اگر نتواند مطلبی را که دین می‌گوید ادراک نماید، قصور از دین نیست بلکه از عقل است. در این سخن، مقصود از علم و دین و نوع تطابق آنها مشخص نیست و با چالشهای فراوانی روبروست. تعلیم دیگر بهائیان ترک تعصبات است که این تعلیم نیز به صورت کلی بیان شده و هدف از بیان این تعلیم از سوی مسلک میرزا بهاء برای این بوده که پیروانش از لحاظ قیوددینی و وطنی و تقیدات دیگر آزاد باشند. این تعلیم نیز همچون سایر تعالیم بهائیان با اشکالات فراوانی روبروست.

کلید واژه‌ها: آموزه، عقل، علم، ترک تعصبات.

مقدمه:

عباس افندی (عبدالبهاء) در مسافرت به اروپا برای تبلیغ آیین بهائیت، تعالیم دوازده گانه‌ای بیان کرده و آن را به پدر خویش، بهاء‌الله، نسبت داده است. البته بعید نیست که عبدالبهاء، خود، این تعالیم را در میان نوشته‌های میرزا بهاء وارد کرده باشد؛ زیرا هر محققى که آثار میرزا بهاء را خوانده باشد، در انتساب این تعالیم به وی تردید خواهد کرد و اگر چنین مطالبی به ذهن میرزا بهاء خطور می‌کرد، او در سخنانش بارها آنها را بیان، و در

نوشته‌هایش به این مطالب، اشاره می‌کرد، ولی با کمال تعجب، در کتاب‌های او چندان به این تعالیم، اشاره نشده؛ در حالی که در نوشته‌ها و سخنرانی‌های عبدالبهاء این تعالیم، بارها نقل شده است. از سوی دیگر، این اصول دوازده‌گانه در موارد متعددی، با قوانین کتاب اقدس میرزا بهاء و بسیاری از رفتارها و گفتارهای رهبران بهائیت، تناقض دارد. حقیقت، این است که همه این تعالیم از دیگران گرفته شده و ابداع میرزا بهاء نیست. در این مقاله به دو تعلیم از تعالیم دوازده‌گانه‌ی بهائیت، با عنوان‌های تطابق دین با عقل و علم، و ترک تعصبات پرداخته می‌شود.

تعلیم چهارم: تطابق دین با عقل و علم

عبدالبهاء در این باره می‌گوید:

... دین باید مطابق علم باشد، زیرا خدا عقل به انسان داده تا حقایق اشیا را تحقیق نماید. اگر مسائل دینی، مخالف عقل و علم باشد، و هم است؛ زیرا مقابل علم، جهل است و اگر بگوییم دین، ضد عقل است، مقصود این است که دین، جهل است. لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان، اطمینان حاصل شود. اگر مسئله‌ای مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد و همیشه متزلزل است.^۱

به نظر عبدالبهاء، طبق این تعلیم، علم و دین و عقل، اجزایی جدایی ناپذیرند و همیشه باید با یکدیگر هماهنگ بوده، هیچ تضادی نداشته باشند. از نظر بهائیان، علم و عقل و دین، هر سه از مواهب الهی‌اند که برای کشف حقیقت، در اختیار انسان قرار گرفته‌اند. همچنین از نظر عباس افندی دین همواره علم را تأیید کرده و در پی گسترش آن است و بین آن دو، نه تنها چالشی نیست، بلکه دین، فضا را برای توسعه اندیشه و فنون مختلف، آماده می‌سازد. وی در نهایت می‌گوید که دین، باعث تجلی تمدن و پیدایش فرهنگ غنی دانشمندان شده است.

۱. خطابات مبارکه، عباس افندی، ج ۲، ص ۱۴۷.

نقد و بررسی

آنچه در این تعلیم، بیان شده، عباراتی کلی است که معنای آنها مشخص نیست؛ برای مثال، اگر از تطابق علم و دین سخن گفته شده، باید مقصود از علم و دین و نوع تطابق آنها را مشخص کرد که آیا منظور از علم، همه علوم مانند علوم تجربی، انسانی و ... است؟ و آیا مقصود از تطابق، تطابق در همه گزاره‌های علمی و دینی است؟ همچنین در این عبارت‌ها گاه از هماهنگی دین و علم سخن گفته و گاه به جای علم از عقل، نام برده شده. از این رو، خواننده در فهم عبارت‌ها سردرگم می‌شود؛ و ما برای روشن شدن بیشتر این تعلیم، چند مطلب را توضیح می‌دهیم.

مطلب اول:

موضوع هماهنگی علم و دین، از مباحثی است که در حوزه فلسفه علم و فلسفه دین یا کلام دینی مطرح می‌شود و هماهنگی و ناهماهنگی این دو، موضوعی است که نتیجه‌اش آموزه دینی نخواهد بود. از این رو، طرح این مسئله به شکل یکی از تعالیم دینی، خردمندانه نیست.

طبق این تعلیم، هماهنگی و ناهماهنگی دین با علم، در هر صورت، با چالش روبرو خواهد بود؛ زیرا علوم، پیوسته در حال تحول و تغییراند. آیا آیین بهایی که این تعلیم را ادعا کرده، نیز دائم تغییر خواهد کرد؟ آیا اگر زمانی دانشمندان، نظریه علمی خود را باطل اعلام کنند، دین هم باید باطل شود؟ در علوم انسانی، چگونه باید حکم کرد؟ آیا به تعداد آرا و اندیشه‌های علمی قرن‌های گذشته، حال و آینده، گزاره‌های دینی متفاوت و ضد و نقیض هم، خواهیم داشت؟

مطلب دوم:

ما دین را به معنای عقاید و دستورهای علمی، عملی و اخلاقی می‌دانیم که پیامبران به امر خدا آن را برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند. بنابراین، منبع

صدور دین، منبعی الهی و وحیانی است. از طرفی، اگر علم را در معنای عام آن، شامل علوم عقلی، تجربی و دیگر علوم، در نظر بگیریم، منبع صدور آن علوم، تراوش های فکری بشری و ذوق انسانی است. با این تفسیر، از آنجا که منبع وحی و گیرنده آن، همه از خطا و نسیان، در امان اند، هرگز خلاف واقع نخواهند بود. در مقابل، چون منبع علم، امری بشری است و علوم از فکر انسانی تراوش می کنند، ممکن است در مواردی اشتباه باشد، چرا که حس و اندیشه انسان، محدود است و به طور طبیعی احتمال اشتباه وجود دارد. بنابراین، هرگاه نتیجه علمی، مطابق آموزه های دینی باشد، به صحت آن یقین پیدا خواهیم کرد، اما اگر مخالف آموزه های دینی باشد، به خطا بودن شناخت انسان پی خواهیم برد؛ زیرا حقیقت علم اگر از خطا در امان باشد، واقع را مثل دین به ما نشان خواهد داد؛ یعنی اگر مقدمات علمی، کاملاً صحیح باشد هرگز با دین، مخالف نخواهد بود.

هماهنگی دین و عقل، مطلب جدیدی نیست که بهائیان کشف آن را ادعا کرده اند و از طرفی، در هیچ دینی از ادیان آسمانی، مانند دین اسلام، بر اهمیت عقل و علم، تأکید نشده است؛ به طوری که در قرآن کریم ۴۵ بار از واژه «تعقلون» و «یعقلون» و ۱۴ بار از واژه «یتفکرون» - غیر از آیات دیگری که خداوند در آنها انسان ها را به تدبیر در آیات و نشانه ها دستور می دهد - استفاده شده، که به چند نمونه اشاره می شود:

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ این چنین، خداوند، آیات خود را برای شما شرح می دهد؛ شاید اندیشه کنید.^۱
 ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛ آیا آنها در قرآن تدبیر نمی کنند، یا بر دل هاشان، قفل نهاده شده است؟^۲

۱. بقره: ۲۴۲.

۲. محمد: ۲۴.

درباره اهمیت علم نیز همین بس که در اولین آیات نازل شده بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سخن از خواندن و علم است: ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ [بخوان به نام پروردگارت]؛ همان کسی که با قلم آموخت و به انسان آنچه را نمی دانست، آموخت.^۱

خداوند در قرآن کریم، عالم و غیرعالم را یکی نمی داند و در این باره می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ بگو: آیا کسانی که می دانند، با کسانی که نمی دانند، مساوی اند؟^۲

تناقض در گفتار رهبران بهائیت

بهائیان، رابطه اهل علم و دین را رابطه‌ای نامناسب و آمیخته با جنگ و جدال، ارزیابی می کنند و در این باره می نویسند:

بین اهل علم و دین، پیوسته جنگ و اختلاف بوده است. حضرت بهاءالله اعلان نمود که باید دین، مطابق علم باشد... عقل، نخستین استعداد انسان است و دین الهی نیز با آن مطابق است. حضرت بهاءالله این نوع جدال و اختلاف را از میان برداشتند و علم و دین را مطابق دانستند.^۳

عبدالبهاء در این باره می گوید:

هر چیز را باید تطبیق به عقل و علم نمود، و الا چگونه قابل قبول می شود؟ اگر من مطلبی بگویم و عقل شما قبول نکند، چگونه قبول می کنید؟ پس باید هر مسئله‌ای را تطبیق به عقل و علم نماییم.

بهاءالله نیز می گوید:

بدان! الیوم آنچه به عقلت رسیده و برسد و یا به عقول فوق تو و دون تو

۱. علق: ۴ و ۵.

۲. زمر: ۹.

۳. آرامش برای جهان بر آشوب، استانود کاب، ترجمه: جمشید فنائیان، صص ۱۵۹ و ۱۶۰.

ادراک شود، هیچ یک میزان معرفت حق نبوده و نخواهد بود.^۱ با مقایسه کلام این دو رهبر بهایی (بهاء الله و عبدالبهاء)، تناقضی آشکار بین آن دو خواهیم دید، چرا که بهاء در یک جا از عقل و علم، تعریف کرده، آن دو را مطابق با دین می خواند و در جای دیگر، عقل و علم را رد می کند و می گوید هیچ یک، میزان معرفت حق نبوده و نخواهد بود، حال پرسش این است که اگر عقل، میزان نیست، چرا در جای دیگر گفته اند که اگر دین، مطابق عقل نباشد، دین نیست، اما در سخنان پیشین، عقل را رد کرده اند؟

مثلاً عبدالبهاء می گوید:

«اگر دین را به علم تطبیق می کردند، حقیقت، ظاهر می گشت و ظهور حقیقت سبب ازاله خلاف می گشت و بغض دینی ابداً نمی ماند، بلکه بشر در نهایت الفت و محبت، با هم آمیزش می کردند».^۲ اما مؤسس این مسلک، بهاء الله، می گوید: «و از فقها و علمای بیان استدعا می نمایم که چنین مشی نمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی، متمسک نشوند».^۳

در اینجا بهاء الله عقل و علم و ادراک را به کلی رد می کند، در حالی که عبدالبهاء آن را رد نکرده است و این، نشان می دهد که این تعلیم از تعالیم بهاء الله نیست و عبدالبهاء آن را به بهاء الله نسبت داده است. از طرفی، اصل این تعلیم، از اسلام گرفته شده و خود عبدالبهاء به آن اعتراف می کند و می گوید: «حضرت علی، داماد حضرت محمد فرموده اند: هر مسئله ای با علم، موافق است باید با دین نیز موافق باشد».^۴ به این ترتیب، عبدالبهاء اقرار می کند که این تعلیم در اسلام و در سخنان

۱. بدیع، حسین علی نوری، ص ۲۸۶.

۲. خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳. ایقان، حسین علی نوری، ص ۱۶۴.

۴. بهاء الله و عصر جدید، جی. ای. اسلمنت، ترجمه: ع. بشیر اللهی، ه. رحیمی و ف. سلیمانی، ص ۲۲۱ و پیام ملکوت، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۸۸.

حضرت علی علیه السلام پیشینه دارد و از این رو ادعای ابتکاری بودن این تعلیم، درست نخواهد بود و چنان نیست که بهائیت، در این مورد ارمغان جدیدی آورده باشد.

تعلیم پنجم: ترک تعصبات

بهاء الله در این باره می گوید:

آنکه تعصب جنسی، تعصب دینی، تعصب مذهبی، تعصب وطنی، تعصب سیاسی، هادم بنیان انسانی است و تعصب، مخرب اساس نوع بشر است؛ از هر قبیل باشد. تا آنکه این تعصبات، زایل نگردد، ممکن نیست عالم انسانی، راحت یابد و برهان بر اینکه هر حرب و قتالی و هر عداوت و بغضائی که در بین بشر، واقع شده، یا منبعث از تعصب وطنی بوده و یا منبعث از تعصب سیاسی، شش هزار سال است که عالم انسانی، راحت نیافته و سبب عدم راحتش، این تعصبات است و تا تعصب، باقی؛ جنگ، باقی؛ بغض، باقی؛ عداوت، باقی اذیت، باقی و اگر بخواهیم عالم انسانی، راحت باشد جمیع این تعصبات را باید بریزیم، و الاً ممکن نیست که آسایش یابد.^۱

اگر اهل ادیان، تابع خدا هستند و مطیع تعالیم الهی، امر می فرماید ابداً نباید تعصب داشت؛ زیرا تعالیم الهی، صریح است که باید نوع بشر با یکدیگر به محبت معامله کنند و انسان، هر قصوری است در خود ببیند نه در دیگری و هرگز خود را ترجیح به دیگری ندهد، زیرا حسن عاقبت، مجهول است و نمی داند. لهذا باید که در بین بشر ابداً تعصبی نباشد. نگوید من مؤمنم و فلان کافر؛ نگوید من مقرب درگاه کبریا هستم و آن مردود؛ زیرا حسن خاتمه مجهول است. (ثانیا) اینکه باید بکوشد تا نادان را دانا کند؛ اطفال نادان را به بلوغ برساند؛ نفوس بدخلق را خوش خو کند نه

۱. خطابات مبارکه، عباس افندی، ج ۳، ص ۱۴۷.

اینکه به او عداوتی داشته باشد، بلکه باید به کمال محبت او را هدایت کند و (ثالث) تعصب جنسی است؛ این، مجرد و هم است؛ زیرا خدا جمیع ما را بشر خلق کرده؛ کل، یک جنسیم؛ اختلافی در ایجاد نداریم. امتیاز ملی در میان نیست. جمیع، بشریم؛ جمیع از سلاله آدم هستیم...^۱

نقد و بررسی

بهاء الله می گوید باید تعصب را ترک کرد؛ چرا که نابودکننده بنیان انسانی است؛ ولی این، مطلب جدیدی نیست که او، فرزندان و پیروان شان، خود را مبدع آن می دانند. ۱۴۰۰ سال پیش، خداوند در قرآن، حمیت جاهلیت را که همان تعصب نارواست، سرزنش کرده و فرموده است:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۲

به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل های خود، خشم و نخوت جاهلیت داشتند و [در مقابل] خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به تقوا ملزم ساخت که از هرکس به آن، شایسته تر و اهل آن بودند. و خداوند به هر چیز، عالم است.

در این آیه، خداوند متعال به یکی از مهم ترین عوامل بازدارنده کفار برای ایمان آوردن به خدا و پیامبرش و تسلیم در مقابل حق و عدالت، اشاره کرده است که کافران به سبب آن، از ورود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان به خانه خدا و به جا آوردن مراسم عمره و قربانی جلوگیری کردند. این کبر و غرور و تعصب جاهلی، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلح نامه حدیبیه، نام خدا به صورت «بسم الله الرحمن الرحيم»

۱. خطابات، عباس افندی، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. فتح: ۲۸.

در صلح‌نامه نوشته شود و این از آثار زیان‌بار حمیت‌های جاهلیت بود.

«حمیت» در اصل از ماده «حمی» (بر وزن حمد) به معنای حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن پدید می‌آید و به همین دلیل، به حالت تب، «حمی» (بر وزن کری) گفته می‌شود و به حالت خشم و نخوت و تعصب خشم‌آلود نیز «حمیت» می‌گویند.^۱ حمیت، حالتی است که به سبب جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی، پدید می‌آید و به ویژه در میان اقوام جاهلی، فراوان به چشم می‌خورد و سرچشمه بسیاری از جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها بوده و خواهد بود.

مسلمانان، با وجود عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم عمره داشتند، حاضر شدند از همان «حدیبیه» به مدینه بازگردند و شترهای خود را بر خلاف سنت حج و عمره در همان‌جا قربانی کنند و بدون انجام مناسک، از احرام به در آیند. آری، آنها حاضر شدند دندان بر جگر بگذارند و در برابر همه این ناملایمات، شکیبایی و رزندگی در صورتی که اگر حمیت جاهلیت بر آنها حاکم بود، هریک از این حوادث، برای شعله‌ور شدن آتش جنگ در آن سرزمین، کافی بود.

بنابراین، فرهنگ جاهلیت به «حمیت» و «تعصب» و «خشم جاهلی» و فرهنگ اسلام به «سکینه» و «آرامش» و «تسلط بر نفس» دعوت می‌کند.^۲

سرزنش تعصب‌های جاهلانه در روایات اسلامی

رسول خدا ﷺ در این باره می‌فرماید:

مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ هر کس به اندازه دانه خردلی، عصبیت در دلش باشد، خداوند در روز قیامت او را با اعراب جاهلیت برانگیزد.^۳

۱. المفردات فی غریب القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، ص ۲۵۸.

۲. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲۲، صص ۹۵ - ۹۷ (با تلخیص).

۳. میزان الحکمه، محمد محمدی ری‌شهری، ج ۸، ص ۳۷۹۴.

همچنین فرموده‌اند:

لیس منّا من دعا إلی عصبیة، و لیس منّا من قاتل علی عصبیة، و لیس منّا من مات علی عصبیة؛ از ما نیست کسی که به عصبیتی فراخواند و از ما نیست کسی که در راه عصبیتی بجنگد و از ما نیست کسی که با داشتن عصبیت بمیرد.^۱

امام صادق علیه السلام نیز در نکوهش تعصب نادرست فرموده‌اند:

من تعصب عصبه الله عزوجل بعصایة من نار؛ هر کس تعصب بورزد، خدای، عز و جل، در روز قیامت، دستاری از آتش را بر سر او بیند.^۲

تعصب‌های پسندیده

بی‌شک، خداوند در انسان، نیرویی نهاده است که به کمک آن، از خانواده، مقام، نام نیک و نسب خود، دفاع می‌کند و این نیرو از فطرت انسانی، سرچشمه می‌گیرد. حال اگر این نیرو در دفاع از حق، به کار رود، پسندیده است (غیرت و تعصب ممدوح) و وقتی در راه باطل و برخلاف حق به کار رود، ثمره‌اش، بدبختی انسان و تباهی امور زندگی وی است که ناپسند است.

دین اسلام، اصل تعصب را که ریشه فطری دارد، می‌پذیرد و استفاده نادرست از آن را رد می‌کند؛ یعنی استفاده از آن باید در برای خدا باشد و از منبع ایمان به خدا سرچشمه گیرد؛ آن‌گاه اسلام به انسان اجازه می‌دهد به نام خدا و در راه وی، برای دفاع از خانواده و هر چیز حقی، تعصب به خرج دهد. برای نمونه به چند حدیث از امامان معصوم علیهم السلام اشاره می‌کنیم.

پیامبر اسلام فرموده‌اند: الغیرة من الإیمان و المذء من النّفاق؛ داشتن غیرت، از ایمان است و بی‌بند و باری، از نفاق.^۳

۱. همان.

۲. همان.

۳. نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، ح ۲۰۴۵.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَ لِيُغَيِّرَ تَهَ حَرَمَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ؛ خداوند، باغیرت است و مردان غیور را دوست دارد و از همین رو زشتی‌ها را، چه آشکار و چه پنهان، حرام کرده است.^۱

افزون بر همه سستی‌ها و ضعف‌هایی که در آیین سید علی محمد باب، دیده می‌شود، وی بسیار خشن و متعصب بود و به پیروانش دستور داده است هیچ‌یک از مخالفان آیین او را زنده نگذارند. او در کتاب خود می‌گوید: «بر هر صاحب اقتداری، ثابت بوده و هست من عندالله به اینکه نگذارد در ارض خود، غیر مؤمن به بیان را».^۲ او درباره وظیفه نخستین فرمانروای بابی چنین می‌گوید: «لن تذر فوق الارض اذ استطاع احداً غیرالبابیین»؛ اگر فرمانروای بابی، توانایی یافت، هیچ کس جز بابی‌ها را بر روی زمین باقی نگذارد.^۳

در جای دیگر نیز می‌گوید:

ان ادخلوا کل ما علی الارض فی البیان و لاتقبلوا من احد ملا الارض جوهرأ ان ینفق الا یدخل فی البیان و خذوا عنهم کل ما ملکوا بغیر حق؛ همه مردم روی زمین را در آیین بیان، داخل کنید و از هیچ کس، اگر تمام زمین را پر از گوهر کند، نپذیرید، چنانچه بخواهد آن را انفاق کند تا در آیین بیان، داخل نشود، و همه دارایی ایشان را که به ناحق، مالک شده‌اند، از آنها بگیرید.^۴

با توجه به این مطالب، مشخص شد که این فرقه (بابیه) خود منشأ تعصب است و سران بهائیت نیز به پیروی از این فرقه، تعصب‌هایی ناپسند را درباره خانواده خویش و دیگر افراد روا داشته‌اند. برای مثال، بهاءالله به برادر خویش میرزا یحیی چنین

۱. اصول کافی، کلینی، ج ۵، ص ۵۳۵.

۲. بیان فارسی، ص ۲۴۲.

۳. لوح هیکل الدین، علی محمد شیرازی، نسخه خطی، ص ۱۵.

۴. همان، ص ۶.

می گوید: «صه لسانک یا ایها الکافر»؛^۱ «صه لسانک یا ایها المشرک بالله»؛^۲ «صه لسانک یا ایها المحارب»؛^۳ ای کافر، ای مشرک، ای محارب، ساکت شو! درباره دیگران نیز می گوید: «بر هر نفسی، الیوم لازم که از انفس خبیثه مشرکه اجتناب نمایند».^۴

او در لوحی به نام «ابن ذئب»^۵ خطاب به امام جمعه اصفهان، شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی، او را ابن ذئب می خواند و می گوید: «مسلمانان شیعه مشرک اند؛ لعمرالله حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمراء مذکور مستور».^۶ موارد نقض بی شمار دیگری نیز درباره انواع تعصبها در متون بهائیت وجود دارد که در اینجا برای رعایت اختصار، به نقل همین مقدار، بسنده شد.

۱. بدیع، حسین علی نوری، ص ۳۲۵.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۵۰.

۵. فرزند گرگ.

۶. لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی، ص ۱۵۷.

۷. مائده آسمانی، عبدالحمید اشراق خاوری، ج ۴، ص ۲۴۰.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. اشراق خاوری، عبدالحمید، پیام ملکوت، هند، ۱۹۸۵م.
۳. اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
۴. افندی، عباس، خطابات، ج ۳، لجنه نشر آثار امری به لسان‌های فارسی و عربی، لانگنهین، آلمان غربی.
۵. افندی، عباس، خطابات، ج ۱، ۲، ۳، به همت فرج‌الله زکی الکردی، مصر، چ ۱، ۱۳۴۰ه ق - ۱۹۲۱م.
۶. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)، دنیای دانش، تهران، چ ۴، ۱۳۸۲ ش.
۷. جی، ای اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ترجمه: ع. بشیرالهی، ف. سلیمانی و ه. رحیمی، دار نشر، برزیل، ۱۴۵ بدیع.
۸. شیرازی، سید علی محمد، کتاب بیان عربی، چاپ سنگی، بی‌نا، بی‌جا.
۹. شیرازی، سید علی محمد، لوح هیکل الدین، چاپ بایان.
۱۰. کاب، استانود، آرامش برای جهان پر آشوب، ترجمه: جمشید فنائیان، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، چ ۵، ۱۹۹۴م.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، انتشارات اسوه، ج ۶، ۱۳۸۳.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، موسوعه روایات، اسلامیه، تهران، چ ۲، ۱۳۶۲ ش.
۱۳. لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی، لجنه نشر آثار امری، به لسان‌های عربی و فارسی، لانگنهین آلمان، چ ۱، ۱۳۸ بدیع.

۱۴. محمدی ری شهری، محمد، *میزان الحکمه*، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، نرم افزار گنجینه روایات.
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۱۶. نوری، حسین علی، *ایقان*، فرج الله زکی، چاپ مصر، ۱۳۵۲ق (۱۹۳۳م).
۱۷. نوری، حسین علی، *بدیع (در جواب اسئله قاضی)*، چاپ سنگی، از روی نسخه خطی، کاتب، حرف الزاء، ربیع الاول.
۱۸. نوری، حسین علی، *بدیع*، ۱۲۸۶ق، بی نا، بی جا، بی تا.